



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



محمد ولی آریا

۲۰۲۰/۰۱/۰۴

یک توضیح مختصر

چندی قبل در منزل یکی از دوستان، کتابی را تحت عنوان « نهضت زنان در افغانستان »، تألیف محترمه « وسیمه عباسی » دیدم که یک اثر خوب در بزرگداشت از زنان آگاه و فعال و سخنور افغانستان بود؛ اما متأسفانه قسمتی از اوراق کتاب متلاشی و پراکنده شده بود و از آنجا که در طبع کتاب، شماره صفحات باز مانده بود، دانستن این که صفحه و یا مطلبی افتاده باشد امکان پذیر نبود، که این نویسنده در قسمتی از کتاب، صفحه شعری را به تعقیب سوانح زن آگاه و دراک، مرحومه کیرا نورزائی تحت عنوان « خطاب به دختران افغان » مشاهده کردم . از آنجا که کتاب سراسر شامل سوانح و فعالیت های اجتماعی و نمونه های کلام و بیانات زنان پیش آهنگ افغانستان بود و از هیچ مردی در آن نمونه سخن و ذکری نبود، این نویسنده آن پارچه شعر را که از لحاظ محتوی با آنچه امروز بر سرنوشت زنان پاکباز کشور رقم زده می شود و هر آن این احتمال به شدت وجود دارد که همه امتیازات سطحی داده شده به زن مظلوم افغانستان واپس گرفته شود، صرفاً بیانی یافتم که باید بر حق زن و نقش زن تأکید و پافشاری و ایستادگی صورت بگیرد . لذا آن شعر را که اشتباهاً فکر کردم متعلق به زنده یاد مرحومه کیرا نورزائی است، با تبصره کوچک به سایت های وزین « افغان جرمن » و « آریانا افغانستان » فرستادم، که صرفاً یک اشتباه نه بسیار جبران ناپذیر بود برای آنکه هدف صرفاً باز گفتن و یاد دهانی مقام و مسؤلیت زن در جامعه متلاطم و بی ثبات سیاسی افغانستان بود و بس .

اما بر گردیم به مثنوی آقای معروفی که هیچ ضرور نبود او کلیه عقده های مزمن و متراکم خویشتن درمخاصمت با سایت وزین افغان جرمن و با نکوهش اینجانب تسکین و مرهم کند . چه آقای معروفی

که برای یافتن دستاویز شماتت به دیگران، خاک قبور بزرگان را بر سر باد می کند، باید چشم بالا می کردند و سرخط مقالات را در سایت های وزین آریانا افغانستان و افغان جرمن مشاهده می کردند که به صراحت می گوید « مسؤلیت محتوی ، استعمال کلمات و جملات در این نوشته بدوش نویسنده می باشد » . بنابراین مسؤلیت این اشتباه کاملاً بدوش این نویسنده است و خدا مرا از لهییب سوزان دل های آتشین نگه دارد.

حال بیائید ببینیم که آقای معرفی با یک سهو انسانی چرا چنین دندان خابی می کند، و طبع ادبی اینجانب را از خلال چند سطر بی نور و بی نمک می خواند و قد قامت ما را بر معیار طبع نمکین خویش به تمسخر می گیرد.

نخست باید گفت که سطر اول آن تبصره در آریانا افغانستان ، کمی باز نویسی شده بود . ثانیاً در کتابی که این شعر از آن اقتباس شده است ، هیچ تذکری از مرحوم خلیلی نرفته است که خوانندگان محترم می توانند کاپی صفحه کتاب را عیناً مشاهده کنند.

اینجانب هیچ ادعای مرچ و نمک پاشی ادبی نداشته ام ؛ همچنان هر فرد با وجدان به سادگی می تواند بداند که هیچ عمد و قصدی در این سو تفاهم وجود نداشته است ، و مطمئن هستم که اگر چنین اشتباهی در زمان حیات مرحوم خلیلی رخ می داد، او هیچگاه چون آقای معروفی، از آن دسته ای برای شمشیر عقده هایش نمی ساخت و رگ های گردن اش از خشم نمی بُندید ؛ اما سوال این است که چرا آقای معروفی در این آش، آنقدر مرچ زبان و نمک جبین ریخته است . او می توانست به گفته مرحوم خلیلی در متن همین شعر با استفاده « شرع نبوی » این اشتباه را به من به سادگی تذکار دهد و من نیز آن را با تشکر می پذیرفتم و از دوستان پوزش می خواستم؛ مگر آقای معروفی آنر چون پرچی از

منمّت چنان بر افراخته که ضرورت اعتذار را نزد من کاملاً فرو ریختانده است و آنقدر و آنرا گداخته و نمک پاشیده است که از سیبل هایش جز شوره داغ بر کاغذ نمی ریزد و همان است که همه چیز به مذاق اش بی نمک و سرد می آید .

آقای معروفی چنان سنگ داغی را در تجلیل مرحوم جناب خلیلی دو دسته به سینه می زند که گوئی کسی اشتباه کبیره نابخشدنی را مرتکب شده است ، مگر آقای معروفی چند مسئله ساده را چون دوست بی احتیاط ندانسته است .

نخست: آنکه وقتی این نویسنده شعر مرحوم خلیلی را سهواً بنام دیگری تذکر داده ام؛ مگر به محتوای شعر ارج گذاشته ام و آنرا بیان زیبایی در تجلیل از زنان و دختران افغان دانسته ام؛ اما آقای معروفی با اصرار، آنرا صرفاً هدیه ای به روح یک زن خاص، آنهم مربوط به سلطنت کهن افغانستان دانسته که با این تقلا، بر جناب خلیلی در حد یک شاعر مدیحه سرای درباریان پای می فشارد و هم ماهیت شعر را از عوام افغانستان به خواص تخفیف می دهد.

دوم: آیا بسیار نا ملموس نیست که یک شاعر و سخن پرداز توانا، از دختران و زنان مظلوم و محکوم و درد مند افغانستان سخن بگوید، و باز آن سخن را به یک خانم محتشم و معمور برخوردار از حاکمیت، وقف و اهداء کند؟

سوم: آقای معروفی یک خانم را چنان متشخص و برارنده می داند که قبول می کند یک شاعر نامدار، برایش هدایه بسراید؛ اما خانمی را با عالی ترین مدارج تحصیلات در داخل و خارج کشور وبا آگاهی و درایت علمی و اجتماعی که توانسته بود به بی سابقه ترین مقام اجتماعی و کشوری یعنی وزارت ارتقا نماید، بسیار جفاکارانه به اشتباه کسی دیگر، تحقیر می کند که از کوچه ادبیات نگذشته بود. در حالیکه اگر شعر جناب خلیلی در تجلیل همه زنان محروم و معصوم و آگاه و مطلع و سرفراز ملت افغانستان نیست و مختص به خانم خاص است، پس به صراحت باید گفت که هیچگاه آن شعر اصلاً محل اقتباس اینجانب قرار نمی گرفت، بی توجه به آنکه شاعر کیست.

چهارم: آقای معروفی لطفاً کلاه خود را قاضی بسازید که اگر شما در پای یکی از نوشته هایتان اشعاری از بیدل بزرگ را بیاورید و خواننده ای تصور کند که شعر از شماست، و از شما و آن شعر توصیف کند، آیا شما به آن شخص همان بد و بیراه را که نثار اینجانب کرده اید، خواهید گفت. آیا او را با خشم ملامت خواهید کرد که شما را که از کوچه عرفان بیدل نگذشته اید و توانا به سرودن چنین ابیات بلند نیستید، ستوده است، یا آن که با شعف و احترام او را متوجه اشتباهش می ساختید؟ و او نیز از شما تشکر می کرد.

پنجم: آقای معروفی که زره بینی در دست، بدنبال دانه نقد در خاشاک سرگردان است و دل تنگ و چشم تنگترش به وی اجازه نمی دهد که بر بلندی ای بایستد و به افق های دور نگاه کند و ببیند که زمین بسیار فراختر از آن است که او درپیش پایش می بیند. چنانچه اینجانب را نا آگاه بر مخمس دانسته است، که فقط نامی است بر یک صنعت شعری. در حالیکه آنچه این نویسنده از این اقتباس مطمح نظر داشته است، توضیح و تشریح رباعی و مخمس و امثال آن نبوده است؛ بلکه مقصود و منظور محتوای پیام است که برایم فرق نمی کند که یک بیت از کدام مخمس کم باشد که آسمان بر سر عقلم فرود نمی آید؛ مگر آنچه را سخن و گفتار در مجموع افاده می کند، برای من واجد اهمیت است ولو یک بیت باشد و یا مثنوی هفتاد من کاغذ. به همین خاطر بر همان مخمسی که یک بیت آن کم بود من کاملاً مستشعر بودم. که در همان نوشته اصلی همین یک بیت از چاپ افتاده بود که همه توانند آنرا در ذیل ببینند که من پروانی از «کمبود» نداشته ام و ندارم و صرف به «بود» ارج گذاشته ام.

کمال صدق و محبت ببین نه نقص گناه

که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند

حافظ شیرازی

خوانندگان گرامی

1- در عکس های ذیل شما به روشنی مشاهده می کنید که در صفحات کتاب شماره صفحه از طبع مانده است که مؤلف محترم در ابتدای کتاب متوجه آن شده و از خوانندگان خواسته است این نقیصه را با شماره گذاری خود جبران کنند.

2- همچنان شما در می یابید که در سر و آخر آن سروده نام شاعری درج نیست.

3- به همین صورت در صفحه دوم مشاهده می کنید که یک بیت از آن مخمس از نشر افتاده است که جای آن با تیر مشخص شده است.

